موضوع تحقیق:

« أدله سن بلوغ دختران از منظر فقه شیعه »

نام دانش پژوه:

«سید محمدحسن فال اسیری و سید مجتبی میرجلیلی»

استاد راهنما:

«حجت الاسلام والمسلمین ابراهیمی»

استاد مشاور:

«حجت الاسلام والمسلمین عابدینی»

مقطع تحصیلی:

«پایه ی ششم»

مرکز آموزشی:

«مدرسه ی علمیه ی علوی\_قم»

سال تحصیلی:

«1398-99»

**تقدیم وتقدیر:**

ستایش خدای را که آغاز عالم را با نور نبوت وانجام آن را با ظهور ولایت منسجم ویکسان ساخت. ثنا وسپاس مر پیامبری را که ختم دین و پایان آیینش را با کسی که کنیه و اسم او را به همراه دارد، یعنی مهدی)عج(همراه کرده است.

اول از خدای منان سپاس گذارم که توفیق بهره بردن ازاساتیدی را نسیبمان کرد که بسیار ناب و گرانبها هستند، ازکمک های استاد ارجمندم حجت الاسلام والمسلمین ابراهیمی و عابدینی کمال سپاس گذاری را دارم که بسیار از کمک های ایشان بهره بردم. این مقاله را به ساحت مقدس حضرت حجت )عج(و شهدای گرامی راه اسلام ناب محمدی)ص(و طلاب عزیز تقدیم می کنم،امید است که قبول درگاه خداوند سبحان آید.

**چکیده:**

خداوند متعال پس از خلقت انسان این موجود مختار را بدون برنامه رها نکرده است بلکه برای تمامی انسان ها چه مرد و چه زن برنامه و تکالیفی ، مشخص و معین بیان کرده و در اختیار آن ها نهاده است یکی از مسائلی که ذهن فقهای شیعه را به خود مشغول نموده مسئله ی زمان شروع این تکالیف است که چالش این سوال در زمان منجّز شدن تکالیف در زنان بیش تر از مردان است به دلیل اختلاف نظر های فقها ی شیعه و روایات صادر شده از معصومین(ع) . موضوع این مقاله ادله سن بلوغ دختران از منظر فقه شیعه است در این مسئله چند نظر وجود دارد گروهی از فقها قائل به ملاک بودن حیض شده اند که اشکالی که بر آن ها وارد است برابر نبودن دلیل با مدعای آن ها است ، گروهی دیگر قائل به ملاک بودن سیزده سالگی شده اند که اشکال وارد بر آن ها ضعف سندی روایت های موجود در این مورد است و گروه دیگر قائل به دارای مراتب بودن بلوغ هستند باتوجه به اختلاف احکام که اشکال عمده وارد بر آنان اعراض مشهور از این نظر است و گروهی دیگر قائل به نه سالگی شده اند که نظر صحیح هم همین نظر است به دلیل شهرت فتوایی و روایت های صحیح زیادی که وجود دارد ، نظر و نتیجه نهایی حاصل از تحقیق این ملاک است.

**کلید واژه:** حیض ، بلوغ دختران ، علایم بلوغ ، دختر، سن بلوغ ، شرایط عبادت ، فقه شیعه.

**فهرست:**

[**مقدمه: 1**](#_Toc34906191)

[**فصل اول : کلیات 2**](#_Toc34906192)

[**حكم‏ : 2**](#_Toc34906193)

[**حکم شرعی: 2**](#_Toc34906194)

[**حكم تكليفى : 2**](#_Toc34906195)

[**حكم وضعى: 3**](#_Toc34906196)

[**بلوغ : 5**](#_Toc34906197)

[**بلوغ در اصطلاح : 5**](#_Toc34906198)

[**علائم بلوغ : 6**](#_Toc34906199)

[**شهرت : 7**](#_Toc34906200)

[**معنای اصطلاحی شهرت : 7**](#_Toc34906201)

[**اقسام شهرت: 7**](#_Toc34906202)

[**مفهوم عدد : 9**](#_Toc34906203)

[**فصل دوم: اقوال پیرامون بحث 11**](#_Toc34906204)

[**بررسی فقهی و اصولی ملاک بودن حیض در سن بلوغ : 11**](#_Toc34906205)

[**بررسی فقهی و اصولی نه سالگی در سن بلوغ : 14**](#_Toc34906206)

[**بررسی فقهی و اصولی ملاک بودن سیزده سالگی در سن بلوغ : 19**](#_Toc34906207)

[**بررسی فقهی و اصولی این دید گاه که به اختلاف احکام ، بلوغ دارای مراتبی است : 21**](#_Toc34906208)

[**نتیجه: 22**](#_Toc34906209)

[**منابع و مآخذ: 23**](#_Toc34906210)

# مقدمه:

با مشاهده ی جامعه ی فعلی و گوش سپردن به سوالات ذهنی نسل جوان یکی از سوالاتی که در ذهن دختران ما وجود دارد سن قطعی بلوغ است که چرا با توجه با عدم توانایی جسمی مناسب در عموم دختران جامعه ، شارع مقدس حکم به تکالیفی همانند روزه و حج و... کرده است، این سوال نه تنها در ذهن جوانان ما وجود دارد بلکه یکی از سوالات مطرح در فقه امامیه می باشد . فقهای نامداری در تاریخ شیعه به بررسی و رد و اثبات نظرات یکدیگر در سن بلوغ دختران پرداخته اند که به یکی از زیبا ترین و چالشی ترین بحث های فقهی موجود تبدیل گشته است.

در این بحث به علوم اصول فقه و فقه و رجال و علوم حدیث پرداخته خواهد شد و از مفاهیم کلی در این علوم برای رد و اثبات نظریه های فقها استفاده خواهیم کرد.

ادله سن بلوغ دختران از منظر فقه شیعه مبتنی بر سوالاتی کلی که در عرف جامعه زنان وجود دارد، خواهد بود و به نظرات فقهای بزرگ شیعه پرداخته خواهد شد ، نظراتی که بر پایه بعضی مفاهیم اصولی مانند : شهرت فتوایی و عملی و مفهوم اولویت و اعراض مشهور و... می باشد ، چالش اصلی این مقاله در زمینه ملاک بودن یا نبودن خون حیض یا نه سالگی یا سیزده سالگی یا مختلف بودن با توجه به مراتب در بلوغ خواهد بود که در فصل دوم این مقاله به این نظرات پرداخته خواهد شد و به نظر می رسد ، نه سالگی از دلایل مستحکم تری بر خوردار خواهد بود .

شیخ طوسی یکی از فقهای نامدار شیعه است که از اولین فقیهانی هست که به صورت گسترده به این موضوع پرداخته است که نظر این فقیه نامدار شیعه را در این مقاله خواهیم آورد یکی از موانع این پژوهش دسترسی سخت به آثار گسترده این بزرگوار خواهد بود زیرا نظرات این فقیه در کتاب های مختلف او تغییر پیدا کرده پس با بررسی دقیق تاریخ نوشتن کتاب های این بزرگوار باید به نظر نهایی او دست پیدا کنیم . در این مقاله به سوالات و دغدغه های خانواده های متشرع که برای دین و دنیا ی فرزندان خود نگران هستند ، پرداخته خواهد شد و مخاطبین این پژوهش را جامعه زنان و دختران ما و طلاب تشکیل خواهند داد و از نظرت فقهای بزرگ شیعه در این مقاله استفاده خواهیم کرد و بهترین نظر را در این زمینه به خوانندگان معرفی خواهیم نمود.

# **فصل اول : کلیات**

در این فصل سعی نموده ایم تا مفاهیم و اصطلاحاتی را که در فرایند مطالعه این نوشته به آن ها نیاز داردیم ، توضیح دهیم.

**حكم‏ :** **معنای لغوی :**

در لغت «حكم» به معنای قضا و اصل آن منع می باشد. (فیومی، 1414ه.ق،ص 507). به علم فقه و قضاوت به حق و عدل نيز حكم اطلاق می شود. (ابن منظور،1414ه.ق، ج15، ص186 ).

همان گونه که پیداست معناى لغوى حكم، شامل اقسام غير شرعى حكم نيز مى‏شود و لذا براى خارج كردن اقسام غير شرعى حكم، این لفظ را در فقه و اصول مقید به قید شرعی می نمایند؛ ما درصدد بيان مسائل مربوط به حكم شرعى هستيم.(ملکی اصفهانی ،1379،ج1 ،ص287).

### **حکم شرعی:**

برای حکم شرعی تعریف های گوناگونی بیان شده است، از بهترین این تعریف ها را شهید صدر در کتاب المعالم الجدیدة بیان کرده است .

حكم شرعى عبارت است از: قوانين صادر شده از سوى خداوند باری تعالی براى تنظيم زندگى فردى و اجتماعى انسان، در ابعاد مختلف؛ اين قوانين به وسيله خطاب هاى شرعى كتاب و سنّت براى ما آشكار و بيان مى‏شود. این احکام شرعی گاهی متعلق به فعل مکلفین، گاهی متعلق به خود مکلفین و گاهی متعلق به چیزی است که با مکلفین در ارتباط است. به عنوان مثال، احکامی همانند "صل" ، "زوجیت" و "ملکیت" به ترتیب متعلق به افعال، انفس و اموال مکلفین می باشد که در مورد آخر اموال از چیز هایی می باشد که مرتبط با مکلفین است. (شیهدصدر، 1395، ص99)

احکام شرعی اقسام گوناگونی دارد که ما در اینجا درصدد بیان دو قسم از این احکام؛ یعنی، حکم تکلیفی و وضعی هستیم؛ زیرا، در این نوشتار مجالی برای بیان آن ها نمی باشد .

### حكم تكليفى :

تكليف در لغت به معنای زحمت، مشقت و رنج می باشد؛ (جوهری، 1376 ، ج4 ، ص1424) اما، در اصطلاح؛ حكم تكليفى، انشايى است كه به انگيزه برانگيختن يا منع كردن و يا اجازه دادن صادر مى‏شود و مستقيما به افعال انسان تعلق گرفته و موجب تنظيم زندگى انسان در جوانب مختلف مى‏شود. حسینی دراین باره می گوید :" و هو الحكم الشرعي المتعلق بأفعال الإنسان و الموجّه لسلوكه مباشرة في مختلف جوانب حياته الشخصية و العبادية و العائلية و الاجتماعية التي عالجتها الشريعة. یعنی آن حکم شرعی که متعلق به افعال انسان است و دارای وجه های مختلفی در پیمودن زندگی انسان، در جوانب مختلف زندگی اش، اعم از جنبه ی شخصی و عبادی و خانوادگی و اجتماعی می باشد که شریعت آن را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است." (حسینی، 2007 م ، ص148) همچنین، عثمان محمود حامد می نویسد :" هو خطاب اللّه تعالى المتعلق بأفعال المكلفين بالاقتضاء أو التخییر؛ یعنی، حکم تکلیفی خطاب خدواند متعال است که تعلق می گیرد به افعال مکلفین به وسیله اقتضاء و تخییر" (محمود حامد، 1423ه.ق ، ص140) وجه تسمیه این حکم شرعی به حکم تکلیفی آن است که مصاديق حكم تكليفى غالبا با زحمت و مشقّت همراه است؛ بنابراین، آن را تكليفى ناميده‏اند.

اقسام حكم تكليفى: حکم تکلیفی دارای پنج قسم است:

الف) وجوب؛ حكم شرعى تحريك الزامى (طلب جازم) به سوى متعلق حكم را «وجوب» گويند وآن فعل مطلوب «واجب» نام دارد؛ مانند: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مائده، آیه 10) .

ب) استحباب؛ حكم شرعى تحريك غيرالزامى (طلب غیرجازم) به سوى متعلق حكم را «استحباب» گويند و آن مفعل مطلوب «مندوب» نام دارد؛ مانند: وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ‏ (بقره ، آیه 282)

ج) حرمت؛ حكم شرعى منع الزامى( ترک طلب جازم) از متعلق حكم را «حرمت» گويند و آن فعلی که ترکش مطلوب است، «حرام» نام دارد؛ مانند: وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى‏ إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِيلًا (اسراء ، آیه 32)

د) كراهت؛ حكم شرعى منع غير الزامى( ترک طلب غیرجازم) از متعلق حكم را «كراهت» گويند و آن فعلی که ترک طلبش رجحان دارد، «مکروه» نام دارد؛ مانند: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ‏ (مائده ، آیه 101)

ر) اباحه؛ عبارت از اين است كه شارع، در ترك يا انجام كارى به مكلف مجال دهد، درنتيجه، مكلف مى‏تواند آن عمل را انجام دهد يا ترك كند و انجام يا ترك آن عمل، متضمن هيچ‏يك از اقسام تحريك و منع الزام‏آور و غير الزامى نيست. (شهیدصدر، 1395، ص101) و آن فعلی که در آن مکلف مخیر است، «مباح» نام دارد؛ مانند: فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ‏( سوره جمعه، آیه 10)

### **حكم وضعى:**

هر حكمى كه از طرف شارع وضع شود و از اقسام پنجگانه احکام تكليفى نباشد، حكم وضعى نام دارد؛ به بیان ديگر، احكام وضعى‏احكامى می باشند, كه مستقيما به افعال انسان تعلق نمى‏گيرند؛ بلكه، شارع وضع معين و مشخصى را قانون‏گذارى مى‏كند كه موجب تأثير غير مستقيم بر افعال انسان مى‏شود و متضمن اقتضا و تخيير نيست؛ مانند: زوجيت، ملكيت، شرطيت و... چون احكام وضعى غالبا موضوع احكام تكليفى هستند؛ آنها را «حكم وضعى» ناميده‏اند. (مشکینی، 1374 ش، ص122) محمود حامد در این باره در کتاب القاموس المبین می نویسد: " هو خطاب اللّه تعالى المتعلق بجعل الشي‏ء سببا أو شرطا أو مانعا أو صحيحا أو فاسدا؛ یعنی، حکم وضعی خطاب خداوند متعال است که متعلق به قرار دادن چیزی ، سبب یا شرط یا مانع یا صحیح یا فاسد است." (محمود حامد، 1423 ه.ق، ص143)

اقسام حكم وضعى :

حكم وضعى منحصر در تعداد معيّن و خاصى نيست‏، برخى حكم وضعى را منحصر در سبب، شرط و مانع مى‏دانند. (الشوکانی ، 1419 ، ج1 ،ص25 ) و برخى علّت و علامت را نيز جزو احكام وضعى مى‏دانند، و برخى علاوه بر اين‏ها، صحت، فساد، رخصت و عزيمت را نيز جزو احكام وضعى شمرده‏اند. (حکیم ، 1418 ه.ق ، ص66) . بلكه هر حكمى از امور اعتبارى كه قابل جعل و اعتبار باشد و از اقسام حكم تكليفى نباشد، حكم وضعى است. وجه تسمیه این دسته احکام به حکم وضعی این است که در این دسته از احکام ربط دو شیء است به وسیله سببیت یا مانعیت یا شرطیت ، که این علاقه و ربط از جانب و به وضع شارع است به گونه ای که این شیء را سبب یا شرط یا مانع برای شیء دیگه قرار داده است ؛ جهت آشنايى با حكم وضعى، برخى از احكام وضعى را بيان مى‏كنيم.

الف- سبب:

در تعريف سبب اصولیون بیان کرده اند : سبب عبارت است از جعل وصفى ظاهر و منضبط كه مناط و ملاك وجود حكم است. يعنى وجود آن مستلزم وجود حكم است. مثلا خداوند در مورد نفقه دو حكم دارد:

1- حكم تكليفى: نفقه زن بر مرد واجب است. 2- حكم وضعى: خداوند زوجيت را سبب وجوب نفقه زن بر مرد قرار داده است، زيرا نفقه با قطع نظر از زوجيت، بر مرد واجب نيست‏.

ب- شرط:

شرط عبارت است از وصف ظاهر منضبطى كه عدم آن مستلزم عدم حكم يا سبب است، زيرا عدم شرط حكمتى دارد كه با حكمت حكم يا سبب منافات دارد. مثلا قدرت بر تسليم، شرط صحت بيع است؛ پس عدم قدرت بر تسليم مبيع، مستلزم عدم صحت بيع است.

ج- علّت:

علّت عبارت است از وصف ظاهر منضبطى كه شارع آن را علامت حكم قرار داده، با رعايت مناسبت بين وصف و حكم. به عنوان «علت» رجوع شود. (ملکی اصفهانی ، 1379 ، ص294)

بلوغ : بلوغ در لغت:

در لغت «بلوغ» به معنای وصول و رسیدن به چیزی است . (ابن منظور ، 1414 ه.ق ، ذیل ماده بلغ) هم چنین به معنای نزدیک شدن به مکان و زمان یا هرچیز دیگری می باشد . (جوهری ، 1410 ه.ق ، ذیل ماده بلغ ) از معانی دیگری که جوهری برای ماده بلغ بیان کرده است درک کردن می باشد زمانی که گفته می شود بلغ الغلام . (همان)

### **بلوغ در اصطلاح :**

در اصطلاح «بلوغ» به معنای رسيدن كودك به سنّ تكليف است . به عبارت دیگر بلوغ عبارت است از پايان دوران كودكى فرد و رسيدن وى به سنّى كه اهليّت توجّه تكليف پيدا كرده، ملزم به رعايت قوانين شرعى مى‌گردد. (نجفی ، 1404 ، ج 2 ، ص135) . صاحب جواهر ذیل باب حجر در مورد بلوغ می گوید :"رسیدن به حد نکاح است که از راه پیدایش منی در بدن و تحریک شهوت و میل و انجام جماع و آمدن آب جهنده که مبداء خلقت به مقتضای حکمت ربانی در انسان و غیرانسان است تا نوع انسان و حیوان باقی بماند، حاصل گردد. پس بلوغ در این صورت کمال طبیعی برای انسان محسوب می شود که نسل با آن باقی می ماند و عقل قوی و نیرومند می شود و بلوغ انتقال اطفال از کودکی در حد کمال و رسیدن به حد مردان و زنان می باشد." (نجفی ، 1404 ، ج26 ، ص4)

### **علائم بلوغ :**

بلوغ به عنوان يكى از شرايط تكليف در فقه دارای جايگاه ويژه‌اى است؛ بدین جهت ، سنّ بلوغ، سنّ تكليف ناميده شده است. در شرع مقدّس اسلام براى بلوغ نشانه‌هايى تعيين شده كه وجود هريك از آنها به تنهایی دليل بر بالغ شدن فرد است. برخى از اين نشانه‌ها مشترك ميان دختر و پسر و برخى خاصّ دختر است. (شاهرودی ، 1426ه.ق ، ج2 ، ص135)

نشانه‌هاى مشترك:

1. روييدن مو بر شرمگاه: روييدن موى درشت بر شرمگاه (موى زهار) نشانه بلوغ به شمار مى‌رود. در اينكه روييدن موى صورت (ريش) و برآمدن شارب (سبيل) نشانه بلوغ است يا نه اختلاف مى‌باشد. نيز در اينكه روييدن مو سبب بلوغ است يا دليل و كاشف از تحقّق بلوغ پيش از آن، كلمات فقها مختلف است. نظر دوم به مشهور نسبت داده شده است. (نجفی ، 1404 ، ج26 ،ص 5-10 )

2. احتلام: يعنى بيرون آمدن منىّ. مراد توانايى جسمانى فرد براى خروج منىّ است؛ بدين معنا كه اگر بخواهد مى‌تواند از راه آميزش يا استمناء از خود، منّى خارج نمايد هرچند بالفعل منىّ از او خارج نشده باشد. (نجفی ، 1404 ،ج 26 ،ص 10-11) البتّه احتلام تنها در زمانى نشانه بلوغ به شمار مى‌رود كه بلوغ در شخص محتمل باشد. در غير اين صورت- بنابر تصريح برخى- اعتبارى به خروج مايعى با ويژگيهاى منىّ نيست. زمان محتمل بنا به گفته بعضى در دختر از نه سالگى و در پسر از ده سالگى آغاز مى‌شود. (نجفی ، ج 26 ، ص13)

3. سن: سنّ بلوغ بنابر مشهور در پسر پانزده و در دختر نه سال تمام قمرى است.چنانچه تا آن زمان هيچ يك از دو نشانه پيشين تحقّق نيافته باشد با رسيدن به سنّ ياد شده حكم به بلوغ فرد مى‌شود. (نجفی ، 1404 ، ج 26 ، ص16 و 28)

‌نشانه‌هاى ويژه بلوغ دختران (كه در حقيقت كاشف از بلوغ است نه علّت آن):

1. حيض: نخستين عادت ماهانه دختر نشانه تحقّق بلوغ پيش از آن است .

2. باردارى: باردارى از آن جهت نشانه بلوغ به شمار رفته كه كاشف از خروج منىّ است. (نجفی ، 1404 ، ج26 ، ص42-46) .

**شهرت : معنای لغوی:**

در لغت «شهرت» به‏معناى شايع و پخش شدن، ظاهر شدن و بالا رفتن است . (ابن منظور ، 1414 ، ذیل ماده شهر). ، هنگامى كه مثلا شخصى شمشيرش را از غلاف بيرون مى‏كشد و بالا مى‏برد عرب مى‏گويد: «شهر فلان سيفه» يعنى فلانى شمشيرش را ظاهر نموده و بالا برد و يا گفته مى‏شود سيفٌ مشهورٌ يعنى شمشيرى كه از غلاف بيرون آمده و بالا رفته است. (فراهیدی ، 1410 ه.ق ، ذیل ماده شهر).

### **معنای اصطلاحی شهرت :**

در اصطلاح «شهرت» عبارت است از: مشهور شدن يك امر دينى ميان همه يا گروهى از مسلمانان، به گونه‏اى كه به حد اجماع نرسد. (ملکی اصفهانی ، 1379 ش ، ج1 ، ص355) . در این باره در فرهنگ نامه اصول فقه آمده است : "فراوانى راويان يك حديث، يا اشتهار يك فتوا يا رواج يك عمل و اشتهار يك فتوا ميان فقها است، در صورتى كه به حد اجماع نرسد." (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی ، 1389 ش ، ص528).

### **اقسام شهرت:**

شهرت سه گونه است: فتوايى؛ روايى؛ عملى، كه توضيح هريك در جاى خود آمده است .

شهرت روایی

فراوانى راويان يك حديث، كمتر از حدّ تواتر؛ شهرت روايى، در جايى است كه حديثى را راويان زيادى كه تعدادشان به حد تواتر نمى‏رسد در جوامع كتاب‏هاى روايى نقل كنند، و اين امر باعث اشتهار روايت و استفاضه نقل آن گردد.

به بيان ديگر، اگر روايتى از نظر متن، شهرت داشته باشد؛ يعنى عده زيادى از راويان كه شأنشان نقل روايت و احاديث است آن را نقل و در جوامع روايى خود ثبت و ضبط كرده باشند، اين روايت، شهرت روايى دارد.

حکم شهرت روایی

مشهور اصولى‏ها، از جمله مرحوم آخوند خراسانى ، بر اين اعتقادند كه شهرت روايى از مرجحات باب تعارض ميان اخبار است. برخى از اصوليون معتقدند شهرتى كه موجب قطع به صدور روايت مى‏شود شهرت روايى و عملى، هر دو است. (جزایری ، 1415 ه.ق ، ج4 ، ص387 و187و178) . برخى ديگر از اصولى‏ها اعتقاد دارند كه شهرت روايى از مميزات حجت از لا حجت است، نه از مرجحات باب تعارض. (همان ، ج8 ، ص180) . لازم است بدانیم مرحوم نایینی شهرت روایی را این گونه تعریف کرده است : "و نعنى بالشهرة الروائية اشتهار روايتها بين أصحاب الائمه عليه السّلام" (نایینی ، 1352 ش ، ج2 ، ص159) . یعنی شهرت روایت در میان اصحاب ائمه علیهم السلام را ملاک شهرت روایی و جابر ضعف سند دانسته اند .

شهرت فتوایی

به آن دسته از فتواهايى كه توسط بسيارى از فقها صادر مى‏گردد «شهرت فتوايى» گويند، مشروط به اينكه تعداد آن فقها به حدّ اجماع نرسيده باشد. اعمّ از اينكه حديثى مطابق يا مخالف آن فتوى وجود داشته باشد يا اصلا چنين حديثى وجود نداشته باشد. (ولایی ، 1387 ، ص204 ) .

حکم شهرت فتوایی

بسيارى از علما قائل به عدم حجيّت شهرت فتوايى هستند، و ادله اقامه شده همانند «فحواى ادله حجيّت خبر واحد» يا «تنقيح مناط» و يا «علّتى» كه در آيه نباء ذكر شده، و يا رواياتى همانند «مقبوله ابن حنظله» همگى را مخدوش مى‏دانند.(آخوند خراسانی ، 1409 ه.ق ، ج2 ، ص77) در اينجا به جهت طولانى شدن از ذكر آنها خوددارى شده است .

امام خمينى معتقد است: شهرت فتوايى «قدما» تا زمان شيخ طوسى حجّت است اما شهرت فتوايى متأخرين حجّت نيست، زيرا روش قدما چنين بوده كه اصولى را از ائمه دريافت كنند و بدون تغيير و تبديل در كتب خود ذكر نمايند و بناى آنان بر ضبط فتاوى تا زمان ائمه بوده، به‏خلاف متأخرين كه چنين بنايى نداشتند، طبعا به همان مناطى كه اجماع حجت است شهرت فتوايى هم حجت خواهد بود، و آن مناط و معيار عبارت است از كاشفيت از قول معصوم. (ولایی ، 1387 ، ص204 ) .

شهرت عملی

شهرت عملى يا شهرت در استناد، جايى است كه فقها در مقام استنباط، به روايتى استناد كنند و آن روايت را مورد عمل قرار دهند؛ هرچند روايت ضعيف هم باشد. چنين شهرتى اگر موجب حصول اطمينان شود حجّت است. شهرت عملى، ضعف سند روايت را جبران مى‏كند، كما اينكه اعراض فقها از يك روايت، موجب وهن و سستى آن روايت مى‏شود هرچند صحيح باشد. (ملکی اصفهانی ، 1379 ش ، ج1 ، ص305)

حکم شهرت عملی

مشهور فقهاى اماميه اعتقاد دارند شهرت عملى باعث جبران ضعف سند روايت ضعيف، و اعراض مشهور از عمل به روايتى، موجب ضعف روايت صحيح مى‏گردد. برخى از متأخرين با اين امر مخالفت نموده و مى‏گويند: خبر ضعيف فى نفسه حجيت ندارد، و فتواى مشهور نيز حجت نيست؛ بنابراين، انضمام اين دو به هم ديگر، انضمام غير حجت به غير حجت بوده و باعث حجيت خبر ضعيف و جبران ضعف آن نمى‏شود. (خویی ، 1422 ه.ق ، ج2 ، ص202 )

## **مفهوم عدد :**

یک قضیه دارای منطوق و مفهوم است ، منطوق قضیه همان معانی هستند که توسط کلمات به طور مستقیم افاده می شود اما مفهوم خود به دو دسته موافق و مخالف تقسیم می شود به این اعتبار که مفهوم یا موافق منطوق است یا مخالف آن . علمای منطق مفهوم را به شش دسته تقسیم کرده اند که عبارت است از : مفاهیم شرط ، عدد ، حصر ، وصف ، لقب و غایت .

در مفهوم عدد غالب اصولیون امامیه قائل به این هستند که جمله عددیه مفهوم ندارد از جمله آن ها مرحوم مظفر می باشد اما دراین بحث مرحوم مظفر با  آیت الله سبحانی اختلاف نظردارد.طوری که مرحوم مظفر تحدید عددی را بی مفهوم می داند ولی آیت الله سبحانی با توضیحاتی که داده  مطلق مفهوم مخالف عدد را رد نکرده  وتصریح نموده که عدد مفهوم دارد مگر اینکه قرینه ای برخلاف آن وارد شود. که در مطالب ذیل به تبیین نظرات این دو بزرگوار می پردازیم .

علامه مظفر می فرماید ، شكى نيست كه محدود ساختن موضوع به يك عدد خاص، دلالت بر انتفاء حكم در غير آن تعداد نمى‏كند و لذا اگر گفته شود: سه روز از هر ماه را روزه بگير، دلالت بر اين نمى‏كند كه روزه غير سه روز، استحباب ندارد و لذا با دليلى كه دالّ بر استحباب روزه ايام ديگر ماه باشد، تعارضى ندارد.

آرى، اگر حكم، مثلا وجوب باشد و مشخص كردن عدد براى بيان حد اعلاى واجب باشد، بلاشبهه دلالت مى‏كند كه بيش از آن عدد، واجب نيست مثل دلالت دليلى كه روزه سى روز ماه رمضان را واجب مى‏كند و امّا اين دلالت از جهت خصوصيت مورد است نه از جهت اصل تحديد عددى، تا اينكه بگوئيم خود مفهوم عدد، داراى مفهوم است چون گفته‏اند روزه واجب حدّ اكثر سى روز است، مفهوم دارد نه اينكه نفس عدد، مفهوم داشته باشد پس حق اين است كه تحديد عددى، مفهوم ندارد. (شیروانی ، 1388 ش ، ج1 ، ص229) . آیت الله سبحانی می فرماید : گاهی در یک کلام، عددی قید موضوع حکم واقع می شود و ایشان بحث درباره آنرا در دو راستا پی می گیرد:

 الف- مقام ثبوت ؛ مقصود از مقام ثبوت عالم خارج است مصنف می گوید ؛ در عالم واقع، در جملاتی که در آنها، عدد ذکر شده چهار حالت وجود دارد :

حالت اول : گاهی ذکر عدد به گونه ای است که نه عدد بیشتر از آن و نه عدد کمتر از آن ،مانع از ثبوت حکم نیست که اصطلاحاً گفته می شود عدد نسبت به زیادت و نقصان «لابشرط» است.

 حالت دوم: گاهی ذکر عدد به گونه ای است که هم عدد بیشتر از آن و هم عدد  کمتر از آن مانع از ثبوت حکم است که اصطلاحاً گفته می شود عدد نسبت به زیادت و نقصان «بشرط لا» است.

حالت سوم: گاهی ذکر عدد به گونه ای است که عدد کمتر از آن مانع از ثبوت حکم است ولی عدد بیشتر از آن مانع نیست که اصطلاحاً گفته می شود عدد نسبت به نقصان «بشرط لا» و نسبت به زادت «لا بشرط» است.

حالت چهارم: عکس حالت سوم است یعنی ذکر عدد به گونه ای است که عدد بیشتر از آن مانع از ثبوت حکم است ولی عدد کمتر از آن مانع نیست.

 ب- مقام اثبات؛ مقصود از مقام اثبات، مقام «دلالت» است یعنی بحث بر سر آن است که اگر عددی در جمله ذکر شد، بر کدام یک از حالات چهار گانه فوق دلالت می کنند. (عدالت ، 1385ش ، ص424)

به نظر آیت الله سبحانی؛ وقتی عددی در جمله ذکر می شود بنابر ظهور یا انصراف دلالت می کند بر اینکه هم از جانب زیادت و هم از جانب نقصان تحديد ومنع صورت گرفته و حکم در صورت زیادت و نقصان کلاً منتفی می شود که این همان مفهوم است و عبارتست از، صورت دوم از چهار صورت گذشته پس به نظر ایشان، ذکر عدد، دلالت بر مفهوم می کند مگر آنکه قرینه ای بر خلافش وجود داشته باشد.

# **فصل دوم: بررسی اقوال پیرامون بحث**

## **بررسی فقهی و اصولی ملاک بودن حیض در سن بلوغ :**

دیدن خون حیض در دختران , نشانه طبیعى رشد فیزیولوژیکی و بیرون آمدن دختر از بچگى است. برای این مدعا روایاتی وجود دارد که در اینجا آن ها را مرور خواهیم کرد :

روایت اول :

صحیحه عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله(ع) : و اذا بلغت الجاریة تسع سنین فکذلک، و ذلک أنها تحیض لتسع سنین. یعنی و آنگاه که دختر، نُه ساله شود. چنین است [بالغ است] و آن بدین سبب است که دختر در نه سالگى، عادت مى شود. (حرعاملی ، 1409 ه.ق ، ج 19 ، ص365)

روایت دوم :

خبر ابى بصیر عن ابى عبداللّه(ع) انّه قال: على الصبى اذا احتلم، وعلى الجاریة اذا حاضت، الصیام والخمار الاّ أن تکون مملوکة، فانّه لیس علیها خمار، الاّ أن تحب ان تختمر وعلیها الصیام. یعنی امام صادق(ع) فرمود: بر کودک، آن گاه که محتلم شود و بر دختر، آنگاه که خون حیض ببیند روزه و پوشش, واجب است. البته اگر دختر کنیز باشد، پوشش بر او واجب نیست، مگر این که خود دوست داشته باشد داراى پوشش باشد. به هر حال، روزه بر او واجب است.(حر عاملی ، 1409 ، ج4 ، ص410)

روایت سوم :

موثقه اسحاق بن عمار سألت أبا الحسن(ع) عن ابن عشر سنین یحج؟ قال: علیه حجة الاسلام اذا احتلم، وکذلک الجاریة علیها الحج اذا طمثت. یعنی از امام کاظم(ع) درباره حج گزاردن پسر ده ساله پرسیدم. فرمود: بر پسر، آن گاه که محتلم شود، حج واجب است، نیز هرگاه دختر، عادت شود، بر او حج واجب مى گردد. (حرعاملی ، 1409 ، ج 11، ص44)

روایت چهارم :

معتبره سکونى از امام صادق(ع) قال: أتى على(ع) بجاریة لم تحض قد سرقت فضربها أسواطا ولم یقطعها. یعنی دخترى را پیش على(ع) آوردند که پیش از رسیدن به دوران قاعدگى، دزدى کرده بود، حضرت چند تازیانه بر او زد و دستش را نبرید. ( حرعاملی ، 1409 ه.ق ، ج 28 ، ص295)

روایت پنجم :

روایت یونس بن یعقوب أنّه سأل أبا عبداللّه عن الرجل یصلى فى ثوب واحد؟, قال: نعم, قال: قلت: فالمرأة؟ قال: لا، ولایصلح للمرأة اذا حاضت الاّ الخمار الاّ ان لاتجده یعنی یونس بن یعقوب ، از امام صادق(ع) پرسید: مرد مى تواند در لباس تک نماز بخواند؟ فرمود: بله. یونس از حضرت پرسید: زن چطور؟ فرمود: نه براى زن آنگاه که حیض شود ، درست نیست مگر پوشیدن مقنعه ، مگر این که آن را در اختیار نداشته باشد.(حر عاملی ، 1409 ه.ق ، ج4 ، ص405)

این بود برخی از روایات وارده در بحث ملاک بودن حیض در سن بلوغ ، حال به بررسی آن ها می پردازیم :

روایت اول

اشکالی که به روایت اول وارد است این است که این دلیل با مدعا برابر نیست ؛ زیرا در این جا مدعا این است که معیار و ملاک ، حیض شدن فعلی می باشد در حالی که می دانیم به حسب غالب ، دختران در این سن، حیض مشاهده نمی کنند . بلکه آن چه که تجربه ثابت کرده این است که دختران در سن سیزده سالگی عادت می شوند . پس به ناچار باید دلیل آمده را بر شان و اقتضا حمل کنیم و بگوییم که دختران از نه سالگی شانیت و اهلیت برای حیض شدن را پیدا می کنند و ممکن است در مناطق گرم سیری این امر برای دختران در سن نه سالگی رخ دهد .

روایت دوم

در روایت دوم به دلیل وجود ابن ابی حمزه بطائنی و قاسم بن محمد جوهری در سلسله سند حدیث ، حدیث ضعیف است . کشی از نصر بن صباح روایت کرده که او گفته است : قاسم بن محمد جوهری ، امام صادق را ملاقات نکرده است . اشکال دوم آن که در این روایت، پوشش بر روزه گرفتن، عطف شده و بنابراین باید قبول کرد که پوشش بر دختر واجب نیست، مگر زمانى که عادت شود. آیا مى توان به چنین چیزی قائل شد؟

اشکال سوم به این روایت این است که مى توان میان صدر روایت و قول مشهور که مى گویند معیار در بلوغ پسر، پانزده سالگى است، جمع کرد، ولى ذیل روایت با قول مشهور که مى گویند: معیار بلوغ در دختر، نُه سالگى است، پذیراى جمع نیست.

توضیح این که واجب شدن روزه بر پسر، در صدر روایت بر محتلم شدن او تعلیق شده، و این امر، ناسازگارى با واجب شدن روزه بر او در پانزده سالگى ندارد؛ زیرا چنین موردى، حمل مى شود بر آن گاه که احتلام، پیش از رسیدن به سن یاد شده، رخ دهد و چنین پدیده اى نادر نیست، گرچه کم است.

نهایت امر این است که دست بر مى داریم از مفهوم جمله شرطیه که دلالت دارد بر واجب نشدن روزه بر پسر، تا وقتى که محتلم نشده، گرچه به سن پانزده سالگى رسیده باشد.

و اما جمله (و بر دختر آن گاه که حیض شود روزه گرفتن واجب است) در ذیل روایت را نمى توان حمل کرد بر موردى که دختر، پیش از نُه سالگى، حیض شود، زیرا چنین فرضى بسیار نادر است، و نمى توان روایت را بر آن حمل نمود؛ زیرا معناى آن، این است که: دلیل بودن حیض بر بلوغ دختر، لغو و بیهوده است، چون دلیل دیگر؛ یعنى نُه ساله شدن، بر حیض شدن، پیشى دارد و معنى ندارد چیزى را نشانه بلوغ قرار دهیم، این که نشانه دیگرى، همیشه بر آن پیشى دارد. از این رو، چاره اى جز کنار گذاشتن ذیل روایت و عمل کردن به آنچه در روایت و فتوا، مشهور است، نداریم.

روایت سوم

اشکال بر روایت سوم این است که در این خبر ، به قرینه پرسشی که از واجب شدن حج بر پسر در سن ده سالگی شده است می توان فهمید که حضرت در صدد نفی کردن حکمی هستند که ذهن سوال کنندگان را به خود مشغول کرده است که عبارت باشد از واجب بودن حج در سن ده سالگی و این که اگر پسر دراین سن ، حج بگذارد از حج واجبش کفایت خواهد کرد . امام در پاسخ حج گذارن پس از بلوغ را معتبر شمرده اند بی آنکه فرقی بین دختر و پسر بگذراند و فقط برای واضح تر کردن مطلب به یکی از نشانه های ملموس بلوغ در پسر که احتلام و در دختر که عادت ماهیانه باشد اشاره کرده اند ، پس نباید از این جا استفاده انحصار کرد و گفت اگر پسر محتلم نشود و دختر عادت نشود ، حج بر آن ها واجب نیست .

روایت چهارم

در روایت چهارم می توان این گونه پاسخ داد که این روایت نقل می کند ، فعلی که از علی (ع) سر زده است یعنی نبریدن دست آن دختر و به روشنی دلالت ندارد که نبریدن دست به خاطر بالغ نبودن دختر است زیرا ممکن از دیگران شرایط دست بریدن در اینجا تجمیع نشده باشد حال آن که در این معنا ظاهر تر است .

روایت آخر

در سند روایت پنجم اشکالی وارد است به این بیان که ، سندى که در سند این حدیث آمده، أبان بن محمد, یعنى خواهر زاده صفوان بن یحیى است و نجاشى او را توثیق کرده، ولى بحث در ابى البخترى است که نام او وهب است. نجاشى درباره وى گفته است: از امام صادق حدیث نقل کرده، او بسیار دروغ گو است و همراه با رشید حدیث هایى دروغین دارد.

## **بررسی فقهی و اصولی نه سالگی در سن بلوغ :**

روایات کثیره ای در باره اینکه سن بلوغ در دختران نه سالگی است داریم که عبارت اند از:

روایت اول:

عبد اللّه بن فضاله از امام صادق و امام باقر عليهما السّلام روايت كرده و گويد: از آن حضرت شنيدم كه ميفرمود: وقتى پسر بچّه به سنّ سه سالگى رسيد به او مى‌گويند: بگو: «لا إله إلّا اللّه»- تا هفت مرتبه- بعد او را به حال خود مى‌گذارند تا سه سال و هفت ماه و بيست روز از سنّ او بگذرد، آنگاه به او مى‌گويند: بگو «محمّد رسول اللّه» تا هفت بار، و بعد ديگر كارى به او ندارد تا چهار سالش تمام شود آنگاه به او مى‌گويند: هفت بار بگو: «صلّى اللّه على محمّد و آله» و بعد او را به حال خود مى‌گذارند تا پنج سالش تمام شود، آنگاه از او مى‌پرسند: دست راست و دست چپ كدام است؟ وقتى آنها را شناخت روى او را متوجّه قبله مى‌سازند و به او مى‌گويند سجده كن، و رهايش مى‌كنند تا هفت سالش تمام شود، وقتى هفت ساله شد، به او مى‌گويند: صورت و دستهايت را بشوى، و وقتى دست و روى خود را شست به او‌ مى‌گويند: نماز بخوان، و بعد او را رها مى‌كنند تا نه سالش تمام شود و چون به سن كامل نه سالگى رسيد آداب و ترتيب وضوى كامل و صحيح را به او مى‌آموزند و از او مى‌خواهند، و در صورت سر پيچى او را مي زنند، و نيز او را دستور مى‌دهند كه نماز بخواند در صورتى كه سر پيچى كرد او را تنبيه بدنى مى‌كنند، و چون وضو و نماز را آموخت خداوند عزّ و جلّ او و پدر و مادرش را مورد بخشش و عفو از گناهان قرار مي دهد إن شاء اللّه (صدوق،1409 ه‍ ق، ج‌1، ص 428و427‌).

روایت دوم:

وَ أَمَّا مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ( ع) مَتَى يَجُوزُ لِلْأَبِ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ وَ لَا يَسْتَأْمِرَهَا قَالَ إِذَا جَازَتْ تِسْعَ سِنِينَ فَإِنْ زَوَّجَهَا قَبْلَ بُلُوغِ التِّسْعِ سِنِينَ كَانَ الْخِيَارُ لَهَا إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ(طوسی، 1407 ه‍ ق، ج‌7، ص 382) حضرت در این روایت اشاره به ازدواج قبل از سن بلوغ میکنند که اگر پدر مصلحت فرزند را در این ازدواج دید این ازدواج محقق می شود ولی حق فسخ این نکاح را دختر زمانی که به سن بلوغ برسد ، دارد و در این ازدواج محدودیت هایی فقها برای مرد قائل شده اند .

روایت سوم:

وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَدُّ بُلُوغِ الْمَرْأَةِ تِسْعُ سِنِينَ(عاملی، 1409 ه‍ ق، ج‌20، ص 104).

روایت چهارم:

قَالَ الْكُلَيْنِيُّ وَ عَنْهُ عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ أَوْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ رَجُلٌ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا حَدَّثَنِي عَنْ عَمَّارٍ السِّجِسْتَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لِمَوْلًى لَهُ انْطَلِقْ فَقُلْ لِلْقَاضِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَدُّ الْمَرْأَةِ أَنْ يُدْخَلَ بِهَا عَلَى زَوْجِهَا ابْنَةُ تِسْعِ سِنِينَ (عاملی، 1409 ه‍ ق، ج‌20 ،ص 102).

روایت پنجم:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‏ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ وَطِئَ امْرَأَتَهُ قَبْلَ تِسْعِ سِنِينَ فَأَصَابَهَا عَيْبٌ فَهُوَ ضَامِنٌ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مِثْلَهُ‏.

وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: مَنْ تَزَوَّجَ بِكْراً فَدَخَلَ بِهَا فِي أَقَلَّ مِنْ تِسْعِ سِنِينَ فَعِيبَتْ ضَمِنَ.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ إِنَّ مَنْ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغَ تِسْعَ سِنِينَ فَأَصَابَهَا عَيْبٌ فَهُوَ ضَامِنٌ (عاملی، 1409 ه‍ ق، ج‌20 ، ص 103) اینکه ضامن بودن مرد به قبل از نه سالگی منوط شده است دلالت دارد سن بلوغ را حضرت نه سال دانسته اند و اگر مرد بعد از نه سالگی به زن دخول کند و عیبی به او وارد آید ضامن نمی باشد چون محقق قائل به مفهوم شرط می باشد و این حکم بنابر مفهوم مخالف شرط صحیح است و با فتاوای مشهور موافقت دارد.

روایت ششم :

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع قُلْتُ لَهُ مَتَى يَجِبُ عَلَى الْغُلَامِ أَنْ يُؤْخَذَ بِالْحُدُودِ التَّامَّةِ وَ تُقَامَ عَلَيْهِ وَ يُؤْخَذَ بِهَا قَالَ إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْيُتْمُ وَ أَدْرَكَ قُلْتُ فَلِذَلِكَ حَدٌّ يُعْرَفُ بِهِ فَقَالَ إِذَا احْتَلَمَ أَوْ بَلَغَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ أَشْعَرَ أَوْ أَنْبَتَ قَبْلَ ذَلِكَ أُقِيمَتْ عَلَيْهِ الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَ أُخِذَ بِهَا وَ أُخِذَتْ لَهُ قُلْتُ فَالْجَارِيَةُ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَ تُؤْخَذُ بِهَا وَ يُؤْخَذُ لَهَا ، قَالَ إِنَّ الْجَارِيَةَ لَيْسَتْ مِثْلَ الْغُلَامِ إِنَّ الْجَارِيَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ وَ دُخِلَ بِهَا وَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيُتْمُ وَ دُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَ جَازَ أَمْرُهَا فِي الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ أُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَ أُخِذَ لَهَا بِهَا قَالَ وَ الْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْيُتْمِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ يَحْتَلِمَ أَوْ يُشْعِرَ أَوْ يُنْبِتَ قَبْلَ ذَلِكَ(عاملی، 1409 ه‍ ق،ج‏1، ص 43).

موافقان:

شیخ طوسی در کتاب الخلاف قائل به ملاک بودن نه سالگی در سن بلوغ دختران می شود و دلیل خود را اجماع فقهای شیعه و روایات کثیره وارده در کتاب های بزرگ روایی مانند کافی و... می داند( طوسی، 1407 ه‍ ق، ج‌3، ص 283) شیخ طوسی در کتاب النهایه قائل به نه سالگی به بالا می شود (طوسی، 1400 ه‍ ق، ص 468).

ابن ادریس قائل به نه سلاگی است: «و أمّا البلوغ، فهو شرط في وجوب العبادات الشرعية، و حدّه في الرجل، إمّا بالاحتلام، أو بلوغ خمس عشرة سنة، أو الإنبات، و هو خشونة العانة، و المرأة، تعرف بلوغها، من خمس طرائق: إمّا الاحتلام، أو الإنبات، أو بلوغ تسع سنين، و ذكر شيخنا أبو جعفر رحمه اللّه في مبسوطة في كتاب الصوم: عشر سنين و في نهايته: تسع سنين و هو الصحيح، الظاهر في المذهب، لأنّه لا خلاف بينهم، أنّ حدّ بلوغ المرأة تسع سنين، فإذا بلغتها، و كانت رشيدة، سلّم الوصي إليها مالها، و هو بلوغها الوقت الذي يصح أن تعقد على نفسها عقدة النكاح، و يحل للبعل الدخول بها، بغير خلاف بين الشيعة الاثني عشرية و الحيض، و الحمل، و هكذا يذكر في الكتب، و المحصّل من هذا، بلوغ التسع سنين، لأنّها لا تحيض قبل ذلك، و لا تحمل قبل ذلك، فعاد الأمر إلى بلوغ التسع سنين، و انّما أوردنا ما أورده غيرنا من المصنّفين، فأما قبل ذلك، فإنّما يستحب أخذه به، على وجه التمرين له، و التعليم»( حلّی، 1410 ه‍ ق، ج‌1، ص 367).

محقق اردبیلی در شرح کلام علامه مبنی بر نه سالگی آن را می پذیرد و دلایلی ذکر میکند مانند روایات کثیره و اینکه در نکاح جواز دخول بعد نه سالگی آمده مشعر به بلوغ دختر است و استناد به ادعای اجماعی کرده که شیخ در التذکره ذکر کرده (اردبيلی، 1403 ه‍ ق، ج‌9، ص 192‌).

محدث بحرانی می نویسد مشهور می گویند نه سالگی به بلوغ می رسد و روایت هم ذکر می کند ( بحرانی، 1405 ه‍ ق، ج‌20، ص 348).

آیت الله سبحانی نه سال را اختیار کرده اند « سنّ البلوغ في الأنثى‌استقر المذهب الفقهي للشيعة على أنّ حدّ البلوغ للأنثى هو تسع سنين، و لو خالف فقيه في كتاب رجع عنه في كتاب آخر، و ربما يمكن الجمع بين بعض الأقوال، مثلا من قال بعشر سنين، فيراد منه إكمال التسع و لا يعلم إلّا بالدخول في العشر، و الشهرة الفتوائية بلغت حدّا لا حاجة إلى نقل كلمات الموافقين، و إنّما تلزم الإشارة إلى المخالف أو من تستشم من كلامه المخالفة» (سبحانى،1418 ه ق ، ص 39‌).

تعداد بسیار زیاد دیگری از فقهای شیعه این قول را پذیرفته اند مانند: ابو صلاح حلبی در کتاب الکافی فی الفقه، ابو علی حمزه بن عبدالعزیز دیلمی معروف به شیخ سلار دیلمی در کتاب المراسم العلویه فی الاحکام النبوی، ابن براج در مهذب، محقق حلی و ابن جنید و.... .

مخالفان:

شیخ در کتاب صوم المبسوط قائل به رسیدن به ده سال می گردد «و أما البلوغ فهو شرط في وجوب العبادات الشرعية، و حده هو الاحتلام في الرجال و الحيض في النساء أو الإنبات أو الإشعار أو يكمل له خمس عشرة سنة، و المرأة تبلغ عشر سنين» (طوسی، 1387 ه‍ ق، ج‌1، ص 266).

شیخ در کتاب حجر المبسوط قائل به نه سالگی می شود و می فرماید که ده سال هم روایت شده لکن شیخ نه سال را اتخاذ می کند و از آن جایی که کتاب حجر بعد از صوم نوشته شده انگار شیخ از فتوای قبلی خود برگشته و یا می شود به صورت دیگری هم بیان کرد که مراد شیخ از ده سال اتمام نه سال بوده که با رفتن در سن ده سالگی دانسته می شود (طوسی، 1387 ه‍ ق، ج‌2، ص 283).

ابن حمزه در کتاب خمس الوسیله: «بلوغ المرأة بأحد شيئين الحيض و تمام عشر سنين و الحبل علامة البلوغ» (طوسی، 1408 ه‍ ق، ص 137).

ابن حمزه در کتاب نکاح الوسیله : «و بلوغ المرأة يعرف‌ بالحيض أو بلوغها تسع سنين فصاعدا و رشدها بوضعها الأشياء مواضعها مما يتعلق بالمرأة» ‌(طوسی، 1408 ه‍ ق، ص 301) این کتاب چون از نظر رتبه بعد از کتاب خمس نوشته شده لذا نظر ابن حمزه تغییر پیداکرده.

صاحب جواهر می فرماید اتمام نه سالگی «و أما الأنثى فبلوغها كمال تسع على المشهور بين الأصحاب، بل هو الذي استقر عليه المذهب، خلافا للشيخ في صوم المبسوط، و ابن حمزة في خمس الوسيلة فبالعشر إلا أن الشيخ قد رجع عنه في كتاب الحجر، فوافق المشهور و كذا الثاني في‌ كتاب النكاح منها بل قد يرشد ذلك منهما إلى إرادة توقف العلم بكمال التسع على الدخول في العشر» (نجفی، 1404 ه‍ ق، ج‌26، ص 38و39) و در واقع این که قائل به ورود به ده سال می شود این را نشانه ای حتمی بر نه ساله شدن فرد میداند به این صورت که مردم می گویند این دختر با ورود به ده سال حتما نه سال را دارد.

اثرات اتخاذ این قول:

اگر ما این قول را بپذیریم باید به لوازم آن هم پایبند شویم هم در عبادات و هم در معاملات همانطور که علمایی چون شیخ طوسی و ابن ادریس به آن ها پایبند شدند برای مثال اگر قبل از رسیدن به سن بلوغ دختر با صلاح دید پدر با توجه به این که مصلحت دختر را پدرش در نظر گرفته به ازدواج مرد ی درآورد و آن مرد با دختر دخول کند و عیبی بر او وارد سازد آن مرد ضامن عیب وارد شده به دختر می باشد و همچنین هر مسئله ای که منوط به بلوغ باشد تا قبل از نه سالگی از دختر پذیرفته نمی باشد برای مثال شهادت دادن در دادگاه قبل از نه سالگی از دختر پذیرفته نمی شود.

## **بررسی فقهی و اصولی ملاک بودن سیزده سالگی در سن بلوغ :**

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ- فَقَالَ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً- فَإِنِ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ- وَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ- وَ الْجَارِيَةُ مِثْلُ ذَلِكَ إِنْ أَتَى لَهَا ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً- أَوْ حَاضَتْ قَبْلَ ذَلِكَ- فَقَدْ وَجَبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ جَرَى عَلَيْهَا الْقَلَمُ . أَقُولُ: هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى حُصُولِ الِاحْتِلَامِ أَوِ الْإِنْبَاتِ لِلْغُلَامِ فِي الثَّلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَدَمِ عَقْلِ الْجَارِيَةِ قَبْلَهَا لِمَا مَضَى وَ يَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى التَّمْرِينِ فِي مَحَلِّهِ وَ يُمْكِنُ حَمْلُ حُكْمِ الْغُلَامِ عَلَى الِاسْتِحْبَابِ وَ حُكْمِ الْجَارِيَةِ عَلَى أَنَّ مَفْهُومَ الشَّرْطِ غَيْرُ مُرَادٍ»( عاملی، 1409 ه‍ ق، ج‌1، ص ,4546‌).

بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ فِي كَمْ تَجْرِي الْأَحْكَامُ عَلَى الصِّبْيَانِ- قَالَ فِي ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ- قُلْتُ فَإِنَّهُ لَمْ يَحْتَلِمْ فِيهَا- قَالَ وَ إِنْ كَانَ لَمْ يَحْتَلِمْ فَإِنَّ الْأَحْكَامَ تَجْرِي عَلَيْهِ(عاملی، 1409 ه‍ ق، ج‌19، ص 367) وجه استدلال این است که اگرچه لفظ (صبیان) جمع صبى است, ولى این لفظ, در جنس صبى به کار برده مى شود,و در بسیارى از روایات, لفظ صبیان, به کار رفته, و مقصود از آن, مطلق صغیر است چه دختر و چه پسر پس این لفظ اطلاق دارد و هم پسر و هم دختر را شامل می شود اما اشکالاتی به این نوع استنباط وارد است که چون محتلم شدن به پسر انصراف دارد نه دختر حتى اگر بگوییم دختر نیز محتلم مى شود ، این بدان سبب است که محتلم شدن دختر ، کم رخ مى دهد و واژه احتلام درباره او بسیار کم به کار برده مى شود بنابر این واژه به دختر انصراف ندارد. به این ترتیب روشن شد دلیلى معتبر بر این که حد بلوغ در دختر ، سیزده سالگى است به جز موثقه عمار یافت نمى شود و این روایت نیز از جهت مقیس علیه یعنى پسر مورد اعراض است با این وجود چگونه مى توان با آن در مورد مقیس ، یعنى دختر، استدلال کرد در حالی که شهرت فتوایی در مقابل آن است؟

مخالفان:

روایات عمار ساباطی خالى از اضطراب نیست و او متهم به این شده که عربى را به خوبى نمى دانسته و محدث بحرانى گفته است: دور نیست این روایت از آن دسته روایات وى باشد که در آنها تهافت و امور شگفت انگیز به چشم مى خورد( بحرانی، 1405 ه‍ ق، ج‌13، ص 185).

آیت الله سبحانی نه سالگی را پذیرفته اند و 13 سالگی را قبول ندارند زیرا که اولا تکیه این مبنا بر موثقه عمار است که او فتحی مذهب می باشد و راویان حدیث هم فتحی هستند تا به عمار برسد و از طرفی دیگر شیخ طوسی در کتاب شریف الاستبصار آورده است که اصحاب به مفردات عمار عمل نمی کنند حال با وجود این شهرت فتوایی هم بر خلاف این روایت می باشد(سبحانى،1418 ه ق، ص 81).

اثرات اتخاذ این قول:

اگر این قول را بپذیریم در معاملات و عبادات برای دختران تا قبل از این سن نمی توانیم حکمی را جاری کنیم البته در آن مواردی که بلوغ در حکم ما وارد می باشد مانند شهادت و ازدواج و نماز و روزه و...

## **بررسی فقهی و اصولی این دید گاه که به اختلاف احکام ، بلوغ دارای مراتبی است :**

فیض کاشانی می فرماید «و يستحب تمرين الصبي بالصلاة لسبع سنين للحسن. و التوفيق بين الاخبار يقتضي اختلاف معنى البلوغ بحسب السن بالإضافة إلى أنواع التكاليف، كما يظهر مما روى في باب الصيام: أنه لا يجب على الأنثى قبل إكمالها الثلاث عشرة سنة، الا إذا حاضت قبل ذلك. و ما روى في باب الحدود «أن الأنثى تؤاخذ بها و هي تؤخذ لها تامة، إذا أكملت تسع سنين». الى غير ذلك مما ورد في الوصية و العتق و نحوهما أنها تصح من ذي العشر»( كاشانی،1401 ه ق، ج‌1، ص 14).

مخالفان:

صاحب جواهر می فرماید که آن چه فیض کاشانى گفته با اجماع علما مخالف است ، زیرا ایشان با این که در حد بلوغ سنى اختلاف دارند بر این نکته اجماع دارند که با همان بلوغى که حَجر از بین مى رود, تکلیف ثابت مى شود و با همان بلوغى که تکلیف ثابت مى شود و با همان بلوغى که تکلیف در عبادات ثابت مى گردد تکلیف در غیر عبادات نیز ثابت مى شود و این نکته در شریعت روشن است و از شیوه فقهاى شیعه و سنى دانسته مى شود که تفاوتى میان نماز و دیگر عبادات نیست. و از هیچ یک از فقها شنیده نشده که کودکان را برابر اختلاف مراتب سن تقسیم کنند و بگویند : برخى از ایشان در مورد نماز بالغ و در مورد زکات نابالغ یا درعبادات بالغ و در معاملات نابالغ یا در عبادات و معاملات بالغ ولى در حدود نابالغ اند. این نیست مگر به سبب این که بلوغ سنى تنها یک چیز است و پذیراى تجزیه و اختلاف نیست (نجفی ، 1404 ه‍ ق‌، ج‌26، ص 41).

آیت الله سبحانی نظر فیض کاشانی را نیز قبول نمی کند و آن را موجب هرج و مرج در مجامع اسلامی می داند « انّ القول بكفاية أحد الأمرين من الطمث أو البلوغ إلى ثلاث عشرة سنة يعتمد على موثقة عمار، يرويها فطحي عن فطحي إلى أن تصل إليه، و قد عرفت أنّ الرواية متروكة، انفرد بها عمار، و نقل الشيخ في «الاستبصار» انّ الأصحاب لا يعملون بمتفرّداته، فكيف يصحّ الاعتماد على حديث معرض عنه طيلة قرون. و إنّي أجلّ شيخنا المحقّق العزيز أنار اللّه برهانه عن الإفتاء بهذا التفصيل الذي يوجب الفوضى في المجتمع الإسلامي و يضفي للمسألة إجمالا و إبهاما، و لعلّه- دام ظلّه- يجدد النظر فيما أفاد» (سبحانى،1418 ه ق، ص 81).

اثرات اتخاذ این قول :

اگر این قول را بپذیریم برای مثال باید قائل شویم که دختران در اتمام سیزده سالگی روزه بر آن ها واجب می گردد و در اتمام نه سالگی حدود بر آن ها جاری می شود و برای وصیت هم در ده سالگی وصیت از آن ها قبول می شود که این قول در منابع فقهی شیعه بسیار نادر است و مخالف بیانات عموم فقهای شیعه می باشد .

## **نتیجه:**

از نظر محقق بهترین و قوی ترین نظر ، ملاک بودن نه سالگی می باشد زیرا سایرملاک ها و ادله آن ها همان طور که گذشت یا به دلیل ضعف های سندی و اعراض مشهور از آن ها ، وارد بحث نمی شوند و یا در مقابل آنها احتمالاتی قوی وجود دارد که بیان شد (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) و یا دلیل های آورده شده با مدعای آن ها برابری نمی کند، در حالی که دلایل نه سالگی قوترهستند همانند ادعای اجماع شیخ طوسی و شهرت فتوایی و روایات زیادی که همگی صحیح السند هستند از این رو سایر ادله توانایی مقابله با این دلیل ها را ندارند.

# **منابع و مآخذ:**

1) قرآن

2) اردبيلى، احمد بن محمد ، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان‌، ، (محقق: آقا مجتبى عراقى، على‌پناه اشتهاردى ،آقا حسين يزدى اصفهانی)دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، اول، 1403 ه‍ ق، قم- ايران.

3) ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب ، دارصادر، چاپ سوم ، 1414 ه ق ، بیروت .

4) اصفهانی ، ملكى ، مجتبى، فرهنگ اصطلاحات اصول ، عالمه ، چاپ اول ، 1379 ه ش ، قم.

5) اردبیلی ، مشکینی ، على، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها ، الهادی ، چاپ ششم ، 1374 ه ش ، قم.

6) بحرانى، آل عصفور، يوسف بن احمد بن ابراهيم ، (محقق: محمد تقى ايروانى ، سيد عبد الرزاق مقرم‌)الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، اول،1405 ه‍ ق، قم- ايران.

7) تبريزى ، جعفر سبحانى، البلوغ ، حقيقته، علامته و أحكامه ،موسسه الامام الصادق(ع)، اول،۱۴۱۸ ه ق، قم- ايران.

8) شيروانى، على، ترجمه اصول فقه ، دارالفکر ، چاپ هشتم ، 1388 ه ش ، قم.

9) جوهرى، اسماعيل بن حماد، (محقق / مصحح : عطار ، احمد عبد الغفور) ، الصحاح ، چاپ اول ، 1376 ه ق ، بیروت.

10) حسينى، محمد، الدليل الفقهى تطبيقات فقهية لمصطلحات علم الأصول ، مرکز ابن ادریس الحلی للدراسات الفقهیه ، چاپ اول ، 2007 ه م ، دمشق.

11) صدر، محمد باقر، المعالم الجديدة للأصول ( طبع جديد ) ، کنگره شهید صدر ، چاپ دوم ، 1379 ه ش ، قم .

12) طوسی، أبوجعفر، محمد بن حسن، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، أول، 1407 ه ق ، قم- ایران.

13) طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام ، دار الكتب الإسلامية ، چهارم،1407 ه‍ ق،تهران- ايران.

14) طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى،دار الكتاب العربي، دوم،1400 ه‍ ق،بيروت- لبنان.

15) عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، (محقق: گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامى‌) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، مؤسسة المعارف الإسلامية، اول،1413 ه‍ ق، قم- ايران.

16) عاملى، حرّ، محمد بن حسن، (محقق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام‌) تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، اول، 1409 ه‍ ق، قم- ايران.

17) عثمان، محمود حامد، القاموس المبين في إصطلاحات الأصوليين ، دارالزاحم ، چاپ اول ، 1423 ه ق ، ریاض .

18) قمّى، صدوق، محمّد بن على بن بابويه، المقنع، (محقق: گروه پژوهش مؤسسه امام هادى عليه السلام‌)مؤسسه امام هادى عليه السلام، اول، 1415 ه‍ ق، قم- ايران.

19) قمّى، صدوق، محمّد بن على بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوم، 1413 ه‍ ق، قم- ايران.

20 ) كاشانى، فيض ، محمد محسن ابن شاه مرتضى ، مفاتيح الشرائع، ، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى- ره، اول، 1401 ه ق ، قم- ايران .

21 ) نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن‌، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، (محقق: عباس قوچانى، على آخوندى‌) دار إحياء التراث العربي، هفتم، 1404 ه‍ ق، بيروت- لبنان.

22 ) نائينى، محمد حسين، أجود التقريرات ، مطبعه العرفان ، چاپ اول ، 1352 ه ش ، قم.

23) [نائینی، محمدحسین](http://wikinoor.ir/%D9%86%D8%A7%DB%8C%DB%8C%D9%86%DB%8C%D8%8C_%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86) ، (مقرر: کاظمی خراسانی، محمدعلی ) فوائد الاصول ، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، چاپ اول ، 1376 ه ش ، قم.